

# حسین فکری

## پدر فوتبال ایران

### توده ای زیست و توده ای رفت

#### خ. بابک (علی خسروانفر)

حسین آقا فکری را ۵-۶ ماه پیش دیده بودم. پیر و شکسته شده بود، اما همان بود که از سالهای بسیار دور می شناختم: توده ای و بی ادعا!  
نه فقط از وضع ورزش، که از اوضاع مملکت و حاکمیت ناراضی بود. بیش از نارضائی، نگران بود و از آینده بیم داشت.

زیر و بم حوادث را دنبال کرده بود. در تمام این سالهایی که ما در خارج کشور بودیم و او در داخل. برای خاتمی احترام قائل بود و حساب او را از حساب بقیه همچنان جدا نگهداشته بود، گرچه دیگر امید چندانی به او هم نداشت، مثل خیلی از دیگران. می گفت: "یک جناح کور قدرت شده و جناح دیگر هم به موقع از شرایط بهره نگیرد و نخواست به مردم تکیه کند. نتیجه؟ اینکه "شاهی ها" فیلشان یاد بازگشت کرده!"

آقا فکری همچنان عاشق فوتبال ایران بود، مثل پدر بزرگی که عاشق نوه هایش است. برای پنج نسل مربی فوتبال بود و لقب "پدر فوتبال ایران" برآورده اش.

انقلاب که شد و بختک خسروانی و تیمسار حجت از سر سازمان تربیت بدنی برداشته شد، فکری به حق سرپرست این سازمان شد. جمع و جور کردن جوان هائی که حالا دیگر تفنگ بازی را به ورزش، راهبندان های شبانه در محلات و کنترل اتومبیل ها را به فوتبال کوچک خیابانی و جنگ و مرگ را به صلح و تندرستی ترجیح می دادند دشوار بود. بسیار دشوار. همانقدر که مانور بین دولت بازرگان و شورای انقلاب و خط و خط بازی "خودی" و "غیرخودی" که هر روز پررنگ تر می شد دشوار بود. می خواست حساب ورزش را از حساب کشاکش های قدرت در حکومت بعد از انقلاب جدا نگهدار، اما همانقدر موفق شد که دیگران. ۱۸ ماه در این مقام دوام آورد و در عین حال نایب رئیس کمیته ملی المپیک ایران نیز باقی ماند. سرانجام؟ بر او همان رفت که بر دیگر دلسوزان و متخصصین کشور. فوتبال، فوتبال بود؛ و باشگاه ها و تیم ها را نمی شد به مکتبی و غیر مکتبی تقسیم کرد. حرف های او را نفهمیدند و یا نخواستند بفهمند. کناره گرفت، اما هر بار خانه اش را برای مشورت دق الباب کردند، با گشاده روئی و جوانمردی که در خونس بود در را گشود.

آقا فکری عاشق ورزش بود و شرح هجری کشیده بود که نپرس. راهی طولانی را طی کرده بود:

رئیس انجمن فوتبال آموزشگاه های کشور، دبیر فدراسیون فوتبال، عضو هیات انتخاب کننده تیم بسکتبال ایران برای مسابقات المپیک لندن، سر مربی تیم ملی المپیک فوتبال ایران به مدت ۸ سال، موسس باشگاه تهران جوان، دبیرکانون باشگاه ها، صاحب امتیاز روزنامه "ورزش" که اوائل پیروزی انقلاب از چاپ بیرون آمد. وقتی برای نخستین بار تیم ملی فوتبال ایران به المپیک رفت، حسین فکری مربی تیم ملی بود.

مربی بیش از ۲۰ تیم فوتبال در زمان های مختلف بود: تیم ملی، تیم تهران، تیم باشگاه های بزرگی چون دارائی، پرسپولیس، عقاب، تهران جوان، تراکتورسازی تبریز و ابومسلم مشهد. پیش و پس از انقلاب رئیس کمیته آموزش و مربیان بود. الحق که پدر فوتبال ایران بود!

با مجله "کیهان ورزشی" همکاری نزدیک داشت. بعد از انقلاب، علاوه بر روزنامه "ورزش" که خود منتشر می کرد و صاحب امتیازش بود، با دیگر روزنامه ها و نشریات ورزشی نیز همکاری داشت. از زمانی که محاصره حکومتی نشریات مستقل ورزشی مانند

دیگر نشریات تنگ تر شد، این همکاری را گسترش داد و تا همین اواخر هفته ای سه روز در نشریه "خبرورزشی" پرتیراژترین نشریه ورزشی بعد از انقلاب، ستون "بحث آزاد" را می نوشت.

روزنامه "ورزش" که در اوائل پیروزی انقلاب با همت حسین فکری و همکاری تعدادی از دوستان ورزش دوست و ورزشی نویس او منتشر شد، در نوع خود یک بدعت در تاریخ روزنامه نگاری ایران بود. برای نخستین بار نشریه ای ورزشی بصورت روزانه چاپ شد و علیرغم شرایط ملتهب انقلابی که کسی به ورزش توجه نداشت، تیراژ این روزنامه تنها در تهران به ۱۴ هزار و ۷۰۰ شماره در روز رسید. آنها که از تیراژ مطبوعات و اندیشه های عدالتخواهانه بیم داشتند یک روز از دادستانی انقلاب تلفن کردند و گفتند: دیگر از فردا این روزنامه را منتشر نکنید.

همراه حسین فکری به اداره ارشاد اسلامی رفتیم. حجت الاسلام معادیخواه که وزیر ارشاد بود، از ماجرا بی اطلاع بود. کارمندی را صدا کرد و علت را از او پرسید. آن مسئول بی رودربایستی گفت: گزارش داده اند این نشریه مال توده ای ها و ساواکی هاست! معادیخواه که خنده اش گرفته بود، با نگاه عاقل اندر سفیه به آن کارمند نگاهی انداخت و پرسید: برادر! آخه یا این و یا آن. این دوتا با هم که همیشه!

حسین فکری از دل جنبش ملی دهه ۳۰ بیرون آمده بود. شانه به شانه حزب توده ایران تا کودتای ۲۸ مرداد جلو آمده بود. وقتی بدستور تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران در کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد، در پایان برگ بازجویی اش، سربازجو نوشت: این "**پوریای ولی**" است که آورده اید زندان!

از زندان کودتا که بیرون آمد، بدستور تیمسار خسروانی باشگاه تهران جوان او را بستند و دلیل آن را تبدیل شدن این باشگاه به کانون توده ای ها و تختی های آینده گزارش کردند. باشگاه بسته شد، اما حسین فکری میدان را خالی نکرد و بلافاصله پس از خاکسپاری تختی، به رسم جوانمردی مقاله "**تختی تاج سر محله ما**" را نوشت و با جسارت همیشگی شادروان "مهدی دری" سردبیر وقت کیهان ورزشی در این مجله هفتگی منتشر شد. آنچه فکری نوشت، تنها دردنامه ای برای "تختی" نبود، اعلامیه ای بود علیه خفقان و دیکتاتوری و دانشجویان و ورزشکاران در هزاران نسخه آن را تکثیر و توزیع کردند و تهران با همین مقاله در مراسم شب هفت تختی جمع شد. حسین فکری با این مقاله یکبار دیگر به زندان رفت و تا انقلاب پرهایش را قیچی کردند. خودش در همین دیدار آخر می گفت: وقتی از زندان بیرون آمدم هم ساواک دست بردار نبود. جگرشان را آتش زده بودم. هر بار مرا می خواستند و هر بار به مضمون آن مقاله اشاره کرده و می گفتند بگو تختی را کی کشت؟ من نام دربار و شاه را نبرده بودم اما هرکس آن مقاله را خوانده بود خودش قاتل را حدس زده بود. ساواک می خواست این را از دهان من بشنود تا باتهام افترا و تهمت پرونده جدیدی برایم تشکیل دهد. هر بار که این سؤال را می کردند، من هم پاسخ می دادم چرا از من می پرسید؟ بروید از مردم توی شهر بپرسید! تا اینکه بالاخره سرلشگر "سرودی" که افسری ورزش دوست و جوانمرد و با من هم دوست بود واسطه شد تا دست از سرم بردارند. سرودی می دانست که می خواهند با یک حادثه سازی از شرم خلاص شوند. طفلک مهدی دری را هم بخاطر چاپ همین مقاله زندانی کردند و "کیهان ورزشی" را برای مدتی از داشتن سردبیری شایسته محروم ساختند. ورزشی نویسی که همه ورزشی نویسان ایران می دانند هنوز جانشینی در عالم مطبوعات ورزشی ایران برای او پیدا نشده است. (۱)

در تابستان سال ۱۳۵۲ که دربار شاهنشاهی و شخص شاه خود را در اوج قدرت احساس کرده و نفس برای کسی باقی نگذاشته بودند، بدستور سپهبد خسروانی سرپرست وقت سازمان تربیت بدنی به ماموران درهای ورودی استادیوم "امجدیه"، هیچ دربانی حق نداشت

حسین فکری را بداخل امجدید راه بدهد، درحالیکه در همان زمان حسین فکری هنوز سرمربی فوتبال باشگاه عقاب تهران بود.

در همین دوران، یک روز جمعه که تیم عقاب با تیم تاج مسابقه داشت و راه یافتن حسین فکری به داخل امجدید ناممکن بود، حسین فکری آرایش تیم را در خانه "فرامرز ظلی" از مشهورترین دروازه بانان وقت فوتبال ایران سازمان داد. ظلی آن زمان در تیم عقاب بازی می کرد و خانه اش در حوالی ورزشگاه امجدیه بود. پس از این دیدار و آرایش، تیم به طرف در اصلی استادیوم به راه افتاد و به اصرار همه اعضا و کمک مربی های تیم آقا فکری هم در انتهای صف به راه افتاد. جلوی امجدیه که رسیدیم، دربان ها که از ماجرا اطلاع داشتند و حسین فکری را خوب می شناختند سرهایشان را انداختند پائین و ماموران هم گفتند که دستور تیمسار خسروانی را اجرا می کنند. اعضای تیم، در اعتراض به این دستور و ممانعت از رفتن به درون استادیوم خودداری کردند. تماشاچی ها که متوجه شده بودند شروع کردند به سوت کشیدن و هو کردن. روز مسابقه عقاب با تاج بود و مردم از تاج نفرت داشتند، زیرا آن را وابسته به دربار می دانستند. نفرت از تاج، هیجان تماشاچی های منتظر مسابقه را بیشتر کرده بود. پس از چند تماس و فرمان، سرانجام برای ساکت کردن مردم و جلوگیری از یک شورش، موافقت کردند حسین فکری نیز همراه تیمش وارد استادیوم شود و مسابقه شروع شد. آن روز عقاب ۲ بر ۱ تاج را مغلوب کرد و پیروزی مردم بر تاج به پیروزی بر گشوده شدن درهای ورزشگاه امجدیه به روی حسین فکری اضافه شد.

حسین فکری ۱۸ ماه ابتدای پیروزی انقلاب ورزش کشور را یکبار دیگر زیر پرورش گرفت و با آغاز چرخش های قهقرائی، حسین فکری بار دیگر به حاشیه رانده شد. نه تنها به حاشیه رانده شد، بلکه با یورش به حزب توده ایران، حسین فکری را هم دستگیر کردند و این پیر ورزش کشور را بی شرمانه ۱۱ ماه در زندان انفرادی "گوهردشت" نگهداشتند.

نه فرمانداری نظامی کودتای ۲۸ مرداد توانست پیوند حسین فکری را با ورزش و جوانمردی قطع کند و نه ناجوانمردی های دهه ۶۰ و به زندان بردن او. حسین فکری تا آخرین روزهای زندگی با ورزش و جوانمردی زیست. در کمیته "پیش کسوتان ورزش ایران" که با همت "افشارزاده" دبیر وقت کمیته ملی المپیک تاسیس شد عضو شد و در کنار بزرگان ورزش ایران نظیر "علی محب (مدیرباشگاه دارائی)، عطاء بهمنش (مفسر بزرگ ورزش ایران)، دکتر مسعود برومند (کاپیتان سابق تیم ملی فوتبال ایران) و پرویز ژافره (دبیرکانون باشگاه های کشور) قرار گرفت.

حسین فکری لیسانس ادبیات و دبیر دبیرستان های تهران بود و متولد ۱۳۰۲ بود. ۴ پسر و یک دختر داشت. فرزند چهارم و پنجم او دو قلو و هنگامی بدنیا آمدند که تیم ملی فوتبال ایران تحت مربیگری حسین فکری توانسته بود بر تیم نیرومند هندوستان در مسابقات ورودی المپیک ۶۴ توکیو با نتیجه ۴ بر یک پیروز شود. به پیشنهاد مهدی دری دختر را "ایران" و پسر را "پیروز" نام گذاشتند که این یعنی "ایران پیروز است".

۵- ۶ ماه پیش که به آلمان آمده بود، وقتی از هر دری با هم صحبت می کردیم، پرسیدم چطور شد توده ای شدی؟ هنوز هم اعتقاد داری؟

دفتر یادداشتی را باز کرد که خاطراتش بود و داشت آن را جمع و جور می کرد. در آن نوشته بود: "خانه ما پشت مسجد سپهسالار و مجلس شورای ملی در کوچه ناظم الدوله بود. من خیلی تحت تاثیر تظاهرات و اعلامیه ها و دستجاتی بودم که در همه زمان های زندگی ام در آنجا صورت می گرفت. از میان همه آنها توده ای ها را صادق تر یافتم. از جوانی هوادار حزب شدم. اعتقاد دارم این حزب نوحواهی، تشکل، اندیشه های مترقی و راه و رسم مبارزه را در کشور ما بنیان گذاشت. همه روشنفکران و کارگران و مبارزان ایران این را مدیون حزب توده ایران هستند. سرانجام هم بالاخره روزی، روزگاری که من دیگر نخواهم بود،

عدالت در این کشور سایه گستر خواهد شد و همه آرزومندان به آرزوهایشان خواهند رسید و سهم من در این شادی ملی را هم به فرزندان و نوه هایم خواهند داد!

## یادی از "مهدی دری" سردبیر کیهان ورزش

حیف است اگر به همین مناسبت و با نقل خاطره ای یادی از مهدی دری نکنم. تیم ملی کشتی ایران در یکی از مسابقات جهانی شکست خورده بود و از هر طرف سیل انتقاد به سوی کشتی گیران روانه بود. مهدی دری که خود زمانی کشتی گیر بود و تخصص او در تفسیر کشتی ایران بود، در سرمقاله ای با عنوان "مقصر مسئولین اند، نه کشتی گیران" به دفاع از تیم شکست خورده ایران برخاست. اتفاقاً شب قبل از انتشار این شماره کیهان ورزشی "شاه" در مجلسی کشتی گیران را بی غیرت خطاب کرده بود.

انتشار کیهان ورزشی با آن سرمقاله، جای تردید باقی نگذاشت که دری را ساواک خواهد گرفت و چنین نیز شد. کیهان ورزشی صبح شنبه منتشر شد و پیش از ظهر دری را پیدا کردند و بردند زندان. بعد از دو هفته، باتفاق حسین فکری توانستیم در زندان قزل قلعه با دری ملاقات کنیم. گروهیان ساقی رئیس قزل قلعه که گوشه چشمی به ورزشکاران و بویژه کشتی گیران و جوانمردان داشت به احترام حسین فکری این ملاقات را ممکن کرده بود. وقتی دری را برای ملاقات از بند آوردند، گروهیان ساقی به شوخی و با لهجه آذربایجانی خود، به حسین فکری گفت: به این رفیقت بگو به اعلیحضرت چکار داری؟ از نخست وزیر به پائین هرچی می خواهی بگو!